

من مشق ننوشته‌ام

هدا حدادی

من مشق‌هایم را ننوشته‌ام؛
چون دلم می‌خواست کاردستی درست کنم.
چون یک مقوای نقره‌ای داشتم.
چون شب قبل، تولدم بود و مقوای یکم نقره‌ای بود. چون خیلی براق
بود و من دلم می‌خواست ستاره درست کنم.
چون ستاره‌هایی که درست کردم خیلی خوشگل شدند. آن‌ها را زدم
به دیوار.

چون روی دیوار خوب نشد، زدم به در.
بعد یک فکر خوب کردم. نردبان آوردم و با بابا آن‌ها را زدم به سقف.
چون خیلی قشنگ شدند، خوابیدم کف اتاق
و هی نگاهشان کردم. هی نگاهشان کردم و
چون ستاره بودند، من را بردند توی خیالات؛
چون خیال‌هایم خیلی زیاد و قشنگ بودند،
حیف بود کار دیگری بکنم.
چون شب شد و خوابم گرفت؛
خیلی خوابم گرفت!

